

درس سیصد و پنجاه و یکم

کلید و رمز برای ورود در بحث وجود ذهنی

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
تحقیق و تفصیل:

اعلم أنَّ حملَ شيءٍ على شيءٍ و اتحاده معه يتصورُ على وجهين: أحدهما الشائعُ الصناعي المسمى بالحملِ المتعارفِ و هو عبارةٌ عن مجردِ اتحادِ الموضوعِ و المحمولِ وجوداً و يرجعُ إلى كونِ الموضوعِ من أفرادٍ...^۱

در اینجا راجع به مسئله وجود ذهنی و حقیقت وجود ذهنی مسائلی مطرح شد متنها مرحوم آخوند اشکالاتی راجع به کیفیت تصورات ذهنی و وجود ذهنی مطرح کردند که مهم ترین اشکال تبدل جوهر به عرض دیگر و از همه مهم تر اندراج همه اعراض در تحت مقوله کیف بود که مرحوم حاجی از این دو اشکال مهم و اساسی نسبت به این مسئله تعبیر به:

فجوهر مع عرض کیف اجتمع * أم كيف كل تحت کیف قد وقع^۲**

کردند.

مرحوم آخوند در اینجا از باب تفصی از این اشکال شروع می کنند و حقیقت از این به بعد از بحث سوروزیما مبنای خودشان را در وجود ذهنی مطرح می کنند و مسئله را به سمت کیف نفسانی سوق می دهند که تمام صور ذهنی - چه آنچه را که از خارج به ذهن وارد می شود و چه آنچه را که خود ذهن خلق و ابداع می کند و تحقق خارجی ندارد - در تحت مقوله کیف هستند متنها کیف، یک کیف خارجی است و یک کیف نفسانی است و اینها داخل در تحت همان مقوله کیف نفسانی هستند و مصداق کیف هستند و از نظر وجودی با وجود کیف اتحاد دارند. با این بیان این مطلب خودشان را شروع می کنند.

اقسام حمل

راجع به حمل می فرمایند که دو نوع حمل داریم: یک حمل، حمل شایع صناعی است که به آن حمل عرضی گفته می شود و عبارت از حمل وجود محمول بر موضوع است؛ به عبارت دیگر در این حمل صحبت

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۲۹۲.

^۲ . شرح منظومه، تعلیقه حسن زاده آملی، ج ۲، ص ۱۲۱.

از اتحاد وجودی است یعنی وجود موضوع برای مصداق وجود محمول است. مانند اینکه می‌گوییم: **زیدٌ کاتبٌ** یا اینکه می‌گوییم: **زیدٌ عالمٌ** و این خصوصیات را دارد یا اینکه فرض کنید می‌گوییم که انسان ماشی است؛ راه می‌رود، **الإنسان متعجبٌ، الإنسان کاتبٌ، الإنسان شاعرٌ**، مثلاً بقر در فلان جا هست و **لونه كذا، الغنم كذا**، زمین، آسمان، ستارگان، سیاره‌ها و تمام موضوعاتی که این موضوعات را ما به نحوی از انحاء صفتی بر آنها بار می‌کنیم در واقع می‌خواهیم وجود آن موضوع را با وجود آن محمول و وجود آن صفت یکی کنیم؛ وقتی که می‌گوییم: **زیدٌ کاتبٌ** معنایش این نیست که مفهوم زید با مفهوم کاتب یکی است بلکه معنایش این است که وجود زید در اینجا با وجود کاتب اتحاد برقرار کرده است. پس آنچه که در خارج هست یک وجود است که همان وجود زید است و همان وجود کاتب است. اگر زید بخواهد در خارج باشد همین است و اگر کاتبی هم بخواهد در خارج باشد همین است. این دو مفهوم در یک جا باهم آشتی کردند و در آنجا عقد اخوت باهم بستند که عبارت از وجود زید و وجود کاتب در اینجا است. به این حمل عرفی یا حمل مصداقی یا حمل وجودی یا حمل عرضی می‌گویند و تمام اینها به یک معنای واحد است زیرا در اینجا وجود که عارض بر ماهیت شده است، در اینجا ملاک برای حمل است نه چیز دیگر. ما به زید و ذات زید کاری نداریم؛ زید می‌خواهد بقر باشد، می‌خواهد غنم باشد، می‌خواهد حجر باشد ما کاری نداریم. می‌گوییم: زید کاتب و نویسنده است و دارد می‌نویسد حالا ماهیتش هرچه می‌خواهد باشد. پس آنچه که ملاک برای هویت در اینجا است آن ملاک عبارت از وجود است و چون وجود هم عارض بر ماهیت است، از این نقطه نظر این حمل را به همه اقسامش حمل عرضی می‌گویند.

تعریف حمل اولی ذاتی

قسم دوم از حمل، حمل اولی ذاتی است و در حمل اولی ذاتی بحث روی مفهوم موضوع رفته است و آنچه که انسان از این موضوع می‌فهمد و در ذهن می‌آورد به واسطه محمول شرح و توضیح داده می‌شود؛ به عبارت دیگر ذاتیات این موضوع برای این موضوع بیان می‌شود. می‌گوییم: **زیدٌ حیوانٌ ناطقٌ**، [و یا] **بقرٌ حیوانٌ كذا**، [یا] ماشین وسیله‌ای است نقلیه که دارای خصوصیات آهن، چدن، پلاستیک است، لوله دارد و فرض کنید که این خصوصیات را دارد و به واسطه او انسان از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود. فلان دارو این خصوصیات را دارد؛ دارای ویتامین «آ» است، دارای پتاسیم و کلسیم است و این خصوصیات این دارو است. مثلاً وقتی که می‌گوییم: داروی مسکن چیست؟ در جوابش گفته نمی‌شود که این داروی مسکن در داروخانه یا در منزل یا در عطاری هست بلکه در جوابش خصوصیات ذاتی این دارو را بیان می‌کنید. این حمل اولی ذاتی می‌شود؛ یعنی ذاتیات یک شیء برای این موضوع در اینجا بیان می‌شود.

وجه تسمیه حمل اولی ذاتی

اینکه می‌گویند: اولی، به خاطر این است که **اولی الصدق و الکذب** است؛ یعنی برای صدق محمول بر موضوع، ما احتیاج به چیز دیگری نداریم چون هیچ چیز نزدیک‌تر از ذاتیات خود شیء به شیء نیست. هر شیئی را شما تصور می‌کنید، به واسطه ذاتیاتش تصور می‌کنید. پس ذاتیاتش از خود شیء حتی از وجود شیء به شیء نزدیک‌تر است. فرض کنید وقتی که من می‌گویم: مثلث عبارت از شکلی است که دارای مجموع سه خط و مجموع سه زاویه است که این مجموع را ۱۸۰ درجه تشکیل می‌دهد، در اینجا این مفهومی را که من الآن بیان کردم و این مرتبه وجودی مرتبه متأخری از خود همین مفهومی است که الآن تصور شده است لذا همین که الآن من این را بیان می‌کنم در ذهن شما وجود مثلث نمی‌آید که آیا وجود مثلث در صحن است؟ آیا این وجودش در این اتفاق است؟ آیا در منزل شما مثلث و از این چیزها دارید؟ یا اینکه فرض کنید که در مغازه خرازی و لوازم التحریر فروشی از این مثلث‌ها پیدا می‌شود؟ هیچ کدام از این موارد به ذهن نمی‌آید و فقط آنچه که الآن به ذهن آمده این مفهوم به ذهن آمده است، پس از هر چیز به این مفهوم، خود ذاتیات این مفهوم نزدیک‌تر است گرچه بعضی‌ها این اولی را به یک عناوین دیگر معنا کردند ولی آنچه که به نظر می‌رسد این معنا اقرب است که از این نظر حمل را حمل اولی می‌گویند چون از نقطه نظر سیر طبیعی این مفهوم از همه اشیاء دیگر نسبت به این موضوع نزدیک‌تر است و رتبه اول را در حملش بر این موضوع حائز است. بعد آن وقت سراغ وجود می‌رویم و بعد سراغ عوارض دیگر می‌رویم که آنها در رتبه‌های متأخر قرار دارند. فعلاً هذا وقتی که می‌گوییم: حمل اولی یعنی **اولی الصدق و الکذب** است. وقتی که انسان می‌گوید: **زید حیوان ناطق** صدق حیوان ناطق بر این نیازی به چیز دیگر ندارد و در رتبه اول واقع شده است یا اینکه اگر بگوییم که **زید حیوان صاهل** کذب این مسئله نسبت به زید، کذب اولی است و نیازی به چیزی ندارد چون تصرف در ذاتیات در اینجا شده است. ذاتی می‌گویند، چرا ذاتی می‌گویند؟! به جهت اینکه محمول در اینجا از ذاتیات موضوع واقع شده است.

خب تا اینجا صحبت تمام شد ولی آنچه را که از این مسئله نتیجه گرفته می‌شود، چیست؟ این است که در حمل اولی ذاتی آنچه که برای ما مهم است این است که خود این مفهومی را که ما به صورت مبتدا یا به صورت گزاره بیان کردیم، خود او را به صورت خبر بیان کنیم؛ خود مفهوم را ما در عرض مبتدا و در عرض موضوع قرار بدهیم و از آن محمولی که برای موضوع می‌آوریم، شرح بدهیم این موضوعی را که ما بیان کردیم؛ این موضوعی را که ما در اینجا بیان کردیم توضیح بدهیم. پس آنچه را که در حمل اولی ذاتی مدنظر متکلم و مدنظر متصور - آن کسی که می‌آید تصور می‌کند - است این است که خود این مفهوم را بیاید بیان کند، این یک معنا است.

مسئله‌ای که بعد از این و متأخر از این مطرح می‌شود این است که این قضیه به‌عنوان قضیه حملیه چه جایگاهی دارد؟ آیا این قضیه حملیه یک مسئله خارجی است یا اینکه نه، این قضیه حملیه یک مسئله ذهنی است و جزو ذهنیات است؟ خب زید یک وجود خارجی است؛ **زید کاتب** یک وجود خارجی است و خودمان هم داریم می‌بینیم که زید دارد می‌نویسد، خب الآن کتابت یک وجود خارجی است و زید هم یک وجود خارجی است و در اینجا بین کتابت و زید اتحاد برقرار شده است و می‌گوییم: **زید کاتب**.

ولی بحث ما در مسائل و در قضایای حملیه بحث ذهنی است یعنی مفهومی را ما در اینجا توضیح می‌دهیم و کاری به وجود خارجی اش نداریم. اصلاً فرض می‌کنیم که در دنیا زیدی وجود ندارد، عمروی وجود ندارد، تقی و نقی‌ای وجود ندارند، هوشنگ و اردشیری در خارج وجود ندارد، ما می‌گوییم که آقا این انسان اگر بخواهد در خارج وجود پیدا نکند یا نکند، این مفهوم انسان، این عنقا، این سیمرغ که وجود خارجی ندارد ولی اگر از شما سؤال کنند که سیمرغ چیست؟ شما نمی‌گویید که آقا در وهله اول سیمرغ وجود ندارد و بعد مسئله را ببندید و قضیه را ببندید. نه، می‌آیید سیمرغ را شرح می‌دهید و می‌گویید: مرغی است که می‌گویند: بال‌های او شرق و غرب عالم را فرا گرفته و وقتی که پرواز می‌کند ...، این مرغ حیوانی است و پر دارد و پرواز می‌کند و مانند او هیچ حیوانی نیست و به قدرت او هم قدرت حیوانی نیست. عطار می‌گوید! بعد سؤال می‌کنند که این کجاست؟ می‌گوییم که اینها در افسانه‌ها و در حکایات هست و وجود خارجی ندارد. مقصود ما از این حمل اولی ذاتی فقط بیان این مسئله است و کاری به آن حقیقت خارجی نداریم. ولی همین که شما این را برای یک بچه توضیح می‌دهید فوراً بچه در ذهن خودش یک مرغ درست می‌کند و اسم آن مرغ را سیمرغ می‌گذارد، برای او بال می‌گذارد، برای او پر می‌گذارد، برای او قدرت و توان قرار می‌دهد و او را پرواز می‌دهد و می‌گوید: سیمرغ این‌طوری است. بعد از شما سؤال می‌کند که پس منزلش در کجاست؟ آن چیزی که الآن در ذهن او نقش پیدا کرد آیا آن وجود هم وجود شایع صناعی است؟ یعنی همان وجود، وجودی است که اتحاد با موضوع دارد یا اینکه نه، آن وجود عبارت از یک وجود ذهنی و جدای از آن محمولی است که ما آوردیم تصور کردیم؟ ما در این توضیحی که برای این موضوع دادیم، داخلش این را هم قرار دادیم؛ حیوانی است که دارای این خصوصیات است ولی وجود خارجی ندارد. خب الآن ما نگاه می‌کنیم در ذهن ما وجود دارد، پس چرا شما گفتید که وجود خارجی ندارد؟! این وجود خارجی ندارد، به وجود خارجی برمی‌گردد و به وجود ذهنی برنمی‌گردد.

مثلاً من با یک قلم روی این دیوار یا تخته که در اینجا هست بنویسم: روی این دیوار چیزی نوشته نشده است، خب اینکه الآن من می‌نویسم روی این دیوار چیزی نوشته نشده است، آیا خود این کلام نوشته شد یا نه؟! از یک نقطه نظر شما می‌توانید بگویید که خود این کلام صحیح است، چرا صحیح است؟ چون دارد

حکایت از ماوراء خود می‌کند، نه حکایت از خود می‌کند! وقتی که من روی دیوار سفید می‌نویسم: روی این دیوار چیزی نوشته نشده است، یعنی غیر از این عبارت که من دارم می‌نویسم، روی این دیوار چیزی نوشته نشده است و این درست است. از یک طرف شما می‌توانید بگویید: کاذب است، به خاطر اینکه خود همین عبارت که روی دیوار چیزی نوشته نشده است، حکایت از وجود خودش می‌کند یعنی من الآن روی دیوار نوشته شده‌ام درحالی که قضیه، قضیه صادق است. به دو حمل و به دو جهت در اینجا ما به این عبارت نگاه می‌کنیم؛ به مفهومش نگاه می‌کنیم و بعد از اینکه از مفهوم فارغ شدیم حالا به وجودش نگاه می‌کنیم. بالأخره این رنگش قرمز است، بالأخره این که الآن روی دیوار هست سیاه است، بالأخره این که روی دیوار هست سبز است، این را که الآن با چشمان می‌بینیم نمی‌توانیم انکار کنیم. اینجا است که ما از قضیه اولی ذاتی به یک قضیه دیگری پشت این مسئله می‌رسیم که آن حمل شایع صناعی است.

آن قضیه دوم قضیه وجودی است. در قضیه اول به وجود کاری نداریم و فقط به مفهوم این عبارت: روی این دیوار چیزی نوشته نشده است کار داریم. در قضیه دوم به وجود کار داریم. می‌گوییم: روی دیوار چیزی نوشته نشده است و نگاه می‌کنیم می‌گوییم: چیزی هم نیست، بعد یک دفعه چشمان می‌افتد می‌گوییم که خود این عبارت الآن روی دیوار هست. در اینجا است که می‌گوییم: این عبارت حکایت از خودش نمی‌کند و حکایت از خارج می‌کند.

معنای وجود ذهنی و کیف نفسانی طبق نظر مرحوم آخوند

بنابراین این جمله عبارت از وجود خارجی است همان‌طوری که قضایای ذهنیه‌ای که ما آن قضایای ذهنیه را به عنوان قضیه حملیه اولیه ذاتیه در ذهن می‌آوریم بعد از اینکه آن مفهوم را فهمیدیم احساس می‌کنیم ما در نفس خود و در ذهن خود چیزی را داریم، آن چه بود؟! همین تصور همین قضیه‌ای که قبلاً نبود. همین که الآن ما این مسئله را فهمیدیم. خب این قبلاً نبود. تمام مطالبی را که شما می‌شنوید همه از همین قبیل است مثلاً شما می‌گویید: باران آمد، شما که باران را ندیدید ولی الآن در وجود خودتان یک چیزی را احساس کردید که قبلاً فاقد بودید. فرض کنید که خدا این‌طوری است، خدا را که ندیدید ولی الآن در وجود خودتان این را می‌بینید. حسن مرد، حسین به دنیا آمد، او زائید، او از دنیا رفت، او عروسی کرد، او متولد شد، او مسافرت رفت، او از سفر برگشت، او خورد، او خوابید، تمام این قضایایی را که به عنوان یک خبر به گوش ما می‌رسد خود مفهوم را ما تصور کردیم درحالی که ما هیچ ارتباطی نداریم ولی بعد از تصور مفهوم، الآن احساسی که برای ما پیدا شد با احساسی که قبل از اینکه این خبر به گوش ما برسد دوتا است و فرق دارد. به آن احساس چه می‌گویند؟ وجود ذهنی و کیف نفسانی!

بنابراین در وجودات ذهنی - مرحوم آخوند از اینجا می خواهند به این نکته برسند - گرچه ممکن است که ما مسائل مختلفی را تصور کنیم؛ یک وقت شما تصور جوهر را می کنید، جواهر را تصور می کنید؛ زید، عمرو، آسمان، زمین، کهکشان، ستاره، ملائکه، انبیاء، شیطان، زید و امام حسین علیه السلام، تمام اینها جزو جواهر هستند و جواهر را تصور می کنید. یک وقتی در اینجا ممکن است شما اعراض را تصور کنید؛ سفیدی، سیاهی، کم، کیف، عرض، نسبت، جده، متی، این، زمان، مکان و اینها همه اعراض هستند و شما اعراض را تصور می کنید ولی تصور این جواهر در ذهن، تصور یک جوهر و تصور یک عرض، مفهوم خاص خودش را دارد. وقتی که شما گوسفند را در ذهن تصور کردید، گوسفندِ ذهن شما به صورت شتر و به صورت بقر در نمی آید بلکه همان گوسفند است. اگر دستگاهی باشد - یک دستگاه الکترونیکی باشد - که بخواهد از آن ذهن و مغز شما که الآن این گوسفند در ذهن و در مغز شما آمد و به عنوان رابطه بین نفس و بین ماده دارد عمل می کند عکس برداری کند، آن دستگاه می آید یک گوسفند را در صفحه مانیتور ظاهر می کند نه اینکه در ذهن شما گوسفند هست اما در صفحه مانیتور شتر رسم شود یا قطار مسافربری بیاید.

وقتی که شما در ذهنتان گوسفند را تصور می کنید این جوهر با خصوصیات که در خارج دارد، سوای آن وجود، به وجود کاری نداریم، گوسفند هفتاد کیلویی که در ذهن شما نمی آید، غیر از وجود، سایر خصوصیات دیگری که دارد از شکل، از قیافه، از کیفیتش، از ماهیتش، آن گوسفند در ذهن شما می آید. صبح از خواب بلند می شوید می گوئید: برویم یک گوسفند بخریم بیایم ولیمه بدهیم، اینکه می گوئید: برویم یک گوسفند بخریم و بیایم ولیمه بدهیم، اینکه شما این را تصور می کنید، به سمت چه می روید؟ به سمت آنجایی که گوسفند می فروشند، نمی روید به سمت آنجایی که شتر می فروشند، نمی روید به سمت ترمینال مسافربری که اتوبوس در آنجا هست بلکه به سمت آغل می روید به آنجایی که گوسفندان در آنجا هستند. چرا؟ چون شما در ذهنتان این ماهیت را آوردید و ماهیت دیگری در ذهن نیاوردید.

بناءً علی هذا شما در اینجا این جوهر را تصور کردید، این جوهری را هم که در ذهن تصور کردید همراه با عرض است؛ فرض کنید که پشمش سفید است. بچه شما می گوید که آقا جان برو یک گوسفندی برایم بخر که سفید باشد، قشنگ باشد. می گوئید: یک گوسفندی می خرم سفید باشد، چشم هایش هم سیاه باشد، شش ماهه هم باشد تا در اینجا نگه داریم، شما هم با آن کیف کنید و خانه را هم به هم بزنند، اینها خوش باشند حالا خانه را هم کثیف کرد اشکال ندارد. این که الآن شما می گوئید، رنگی که برای این گوسفند در ذهن آوردید، این رنگ چیست؟! عرض است. شکلی را که برایش آوردید عرض است. آن حجمی را که برایش آوردید که عبارت از جسم تعلیمی آن است آن عبارت از عرض است. تجزیه مکانی را که گرفته عرض است. تمام اینها عرض می شود.

خب این را که الآن شما در ذهن آوردید واقعاً مفهوم عرض را در ذهن آوردید و واقعاً مفهوم جوهر را در ذهن آوردید ولی همین وقتی که در ذهن آمد، آن احساسی که برای شما پیدا می‌شود - صحبت در آن است - آن احساس در تحت مقوله جوهر است؟ آن احساس در تحت مقوله‌ای است بالأخره وجودی است. شما حالتان با سابق فرق کرد و الآن در ذهن شما گوسفند هست و دارید ماشین را روشن می‌کنید بروید گوسفند بخرید، چرا دیروز این کار را نکردید؟! چون احساس شما در دیروز چیز دیگری بود و الآن چیز دیگری است. این چیز دیگر، چیست؟ این چه چیزی است که دیروز نبود و الآن هست؟ با اینکه ده تا مقوله بیشتر نداریم حالا ما می‌گوییم: یازده تا مقوله داریم؛ یک مقوله جوهر است و نه تا مقوله عرض است. حالا ده تا مقوله عرض بنا بر اینکه حرکت هم جزو مقولات باشد، بعضی‌ها حرکت را جزو وجود گرفته‌اند! این ده تا مقوله‌ای که الآن ما داریم، این وجودی است که الآن در اینجا حاصل شد و این وجود الآن هست و دیروز نبود. این وجود داخل در تحت چه مقوله‌ای از مقولات است؟ آیا داخل در تحت مقوله جوهر است؟ درحالی که ما عرض و اینها را هم در ذهن آوردیم. آیا این وجود ما داخل در تحت مقوله عرض است؟ پس چطور ممکن است یک جوهر که جوهر مادی است، می‌خواهد در نفس قرار بگیرد؟! چطور ممکن است یک عرض در نفس قرار بگیرد؟! کم، چطور ممکن است در نفس قرار بگیرد و درعین حال هم این کم، کم باشد؟!

تعریف معلوم بالذات

آن حالتی که برای نفس حاصل است، اسم آن حالت را همان‌طوری که عرض کردیم معلوم بالذات می‌گذاریم و آن معلوم بالذات عبارت از تغییر و تحوّل است که در نفس پیدا می‌شود. تغییر و تحوّل جوهر نیست، تغییر و تحوّل عرض نیست، آن تغییر و تحوّل در نفس به اصطلاح و عبارت مرحوم آخوند عبارت از کیف نفسانی است. همان‌طوری که الآن رنگ این آب سفید است بعد شما یک مایع قرمز رنگ در آن می‌ریزید و با حفظ جوهریت، عرضش تغییر می‌کند، بعد یک ماده سیاه رنگ می‌ریزید و با حفظ جوهریت، عرضش تغییر می‌کند، همین‌طور نفس یک حقیقتی جوهری است که جوهرش جوهر مجرد است و این جوهر دارای عوارضی است؛ عرضی به نام عرض کیف دارد و وقتی که تغییر و تحولاتی برای او پیدا می‌شود یعنی کیف و چگونگی، آن چگونگی نفس از حالتی به حالت دیگر درمی‌آید، درحالی که آن چگونگی عبارت از همین جوهر بالذات است.

بنابراین مرحوم آخوند با این بیانی که فرمودند در اینجا دو مطلب را رساندند؛ مطلب اول اینکه هرچه از جواهر و اعراض در ذهن بیاید، خود آن جواهر و اعراض می‌آید، نه چیز دیگر! تصور شما از زمان، موجب تبدل این تصور به مکان نخواهد شد. وقتی که شما زمانی را دارید در ذهنتان تصور می‌کنید، واقعاً زمان را

تصور می‌کنید، نه شتر و طیاره! وقتی که یک جوهری را تصور می‌کنید واقعاً آن جوهر در ذهن شما می‌آید مثلاً آهن یا چدن یا مثلاً جوهری در ذهن شما می‌آید که جوهر مجرد باشد؛ ملکی را تصور می‌کنید، ملائکه و عقل را تصور می‌کنید، تصور قوای روحانی و انوار می‌کنید، تصور عالم عقول را می‌کنید، تصور صور مجرد را می‌کنید، تمام این تصورات واقعاً او در نظر می‌آید، نه چیز دیگر! پس به حمل اولی ذاتی همانی که در ذهن می‌آید خودش است، نه چیز دیگر! این مسئله اول بود.

مسئله دوم اینکه وقتی این در ذهن می‌آید به معنای اینکه ذهن ظرف برای او است و جایگاه برای وجود او است و ذهن به این وجود می‌دهد. این موضوع ما در ذهن جا باز می‌کند و ذهن را باز می‌کند منتها نه باز کردن مادی بلکه باز کردن مجرد! تجردش را بیشتر می‌کند و وسعت به آن می‌دهد. بچه وقتی که به دنیا می‌آید چرا هرچه بزرگ‌تر می‌شود بازتر می‌شود؟ چون معلوماتش اضافه‌تر می‌شود. شما اگر یک بچه را از وقتی که به دنیا می‌آید داخل یک صندوق بکنید و فقط همین‌طوری شیر در دهانش بریزید و از آن طرف هم دفع کند، اصلاً هیچ چیزی متوجه نیست و نمی‌فهمد. اما این بچه وقتی که به دنیا می‌آید کم‌کم شروع می‌کند محیط اطراف را برای خودش کشف می‌کند؛ کشف مجهولات اطراف خودش را می‌کند؛ اول نگاه به قرمزی می‌کند و بعد به نارنجی و... نگاه به پستانکش و آن اسباب‌بازی‌اش می‌کند و کم‌کم کم‌کم هرچه بزرگ‌تر می‌شود مدام معلومات به او اضافه می‌شود، خودش هم کمک می‌کند مدام این ذهنش باز می‌شود، باز می‌شود، تجرد پیدا می‌کند تا بعد با ریاضات نفسانی به آن مرتبه تجرد تام می‌رسد.

این ذهنی که الآن این صورت در آن پیدا شده آیا تغییری در آن پیدا شد یا نه؟ نمی‌توانیم بگوییم: نشد. این تغییری که پیدا شد کیفش عوض شد؛ یعنی کیف نفسانی در اینجا ...

البته ما بعداً راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم و نظر خودمان را راجع به وجود ذهنی می‌دهیم. فعلاً نظر مرحوم آخوند را داریم در اینجا مطرح می‌کنیم که ایشان همه این وجودات ذهنی را از باب کیف نفسانی می‌گیرد. بنابراین در اینجا اشکالی وارد نمی‌شود که چطور یک جوهر تبدیل به کیف می‌شود؛ جوهر به کیف تبدیل نمی‌شود بلکه جوهر از نقطه نظر ماهیتی، تبدیل به آن عرض نمی‌شود. وقتی که شما یک کبوتر را در ذهن می‌آورید، از نظر ماهیتی آن کبوتر شما به کلاغ تبدیل نمی‌شود بلکه آن جوهر سر جای خودش باقی است. این از نقطه نظر ماهیتی است. ولی از نقطه نظر وجودی این جوهر چون قائم به ذهن است و باعث تغییر در ذهن شده است، این داخل در تحت مقوله کیف خواهد شد.

فلهذا ما امثال این قضایا خیلی داریم که خود قضیه یک معنایی را می‌رساند ولی وجودش مسئله دیگری را ثابت می‌کند. فرض کنید می‌گوییم: **العدم المطلق لا يُخْبَرُ عنه، العدم المطلق لا يكون موجوداً**؛ عدم مطلق موجود نیست. «نیستی» موجود نیست و درست هم هست. این که شما می‌گویید: نیستی و عدم مطلق موجود

نیست، این درست است چون عدم مطلق وجود خارجی ندارد. اما همین مفهومی که الآن شما تصور کردید، وجود دارد یا ندارد؟! پس این نافی خودش نیست بلکه این دارد حکایت از ماوراء ذهن می‌کند در خارج، قضیه ما قضیه صادقه می‌شود و چون خودش یک وجودی را در ذهن برای خودش باز کرده است این حمل شایع صناعی می‌شود و قضیه ما قضیه وجودیه می‌شود. و امثال ذلک که خب نظایر زیاد دارد مثلاً می‌گوییم: **الجزئی ما لا یصدق علی کثیرین**؛ مفهوم جزئی آن است که بر کثیرین صدق نکند مانند مفهوم زید و مفهوم عمرو و مفهوم خالد، این زید آن کسی است که بر کثیرین صدق نمی‌کند! وقتی که می‌گوییم: آقای فلانی، **أعلى الله مقامه و رفع فی الخلد جنابه** بعد از مائة سنوات، بعضی‌ها می‌گفتند: عمر کذا را به بلندی آفتاب و... حرف است دیگر بالأخره حرف است و از دهان برآید! - این جزئی است و صدق بر کثیرین نمی‌کند بلکه صدق بر یک نفر می‌کند که دارای این خصوصیات و دارای این شکل و شمایل است.

این جزئی که می‌گوییم: جزئی آن است که صدق بر کثیرین نکند، از نقطه نظر مفهومی قضیه‌ای است که درست شد و موضوعش این است، مفهومش این است، مبتدایش این است، خبرش هم این است، جزئی آن است که صدق بر کثیرین نکند، اما شما هر مصداق جزئی را نگاه بکنید، می‌گویید: این جزئی است. جناب آقای دکتر... جزئی است، آقای دکتر... جزئی است، آقای حاج شیخ... جزئی است، این جزئی چطور بر همه صدق کرد؟! از یک طرف می‌گوییم: جزئی آن است که بر افراد کثیرین صدق نکند و از یک طرف در خارج به هر مصداقی که می‌رسیم می‌گوییم: **هذا جزئی، هذا جزئی**. این که صدق نکند به حمل اولی ذاتی ما در اینجا تعریف برای جزئی آوردیم. این که الآن دارد در خارج صدق می‌کند به حمل شایع صناعی است و این منافاتی با همدیگر ندارد.

لذا مرحوم آخوند در مسئله حمل می‌فرمایند: غیر از آن شرایط هشت گانه که باید اتحاد در هشت چیز داشته باشند، وحدت در حمل هم در اینجا شرط است. ممکن است شما یک قضیه را بگویید، این قضیه از یک نقطه نظر دوتا قضیه متناقضین باشند اما این قضیه متناقضین هر دو هم درست باشند. مگر ما نمی‌گوییم که اجتماع نقیضین محال است، پس چرا در اینجا فرض کنید که اجتماع نقیضین شده است؟! این که می‌گویید: جزئی صدق بر کثیرین نکند، خب در اینجا می‌بینید که جزئی صدق بر کثیرین می‌کند. یا آن قضیه جزئی آن است که صدق بر کثیرین نکند صادق است یا اینکه جزئی صدق بر کثیرین می‌کند جایز است، ولی هر دو درست است اما در اینجا اتحاد حمل نیست بلکه اختلاف حمل است؛ از نظر حمل اولی ذاتی جزئی آن است که صدق بر کثیرین نکند و از نقطه نظر حمل شایع صناعی خود این جزئی در خارج قابل صدق و قابل انطباق بر همه است.

این نکته‌ای است که کلید و رمز برای ورود در بحث وجود ذهنی است که مرحوم آخوند باز کردند و

به واسطه این، اشکالاتی که راجع به مسئله وجود ذهنی هست مرحوم آخوند می خواهند آن اشکالات را جواب بدهند.

تلمیذ: ما می خواستیم به کلیت برسیم در جزئی توقف کردیم ...

استاد: نه، منافات ندارد. او هم جزئی است و هم کلی است. راجع به خدا چه؟! خدا قابل صدق بر

کثرین هست؟! بله آقا این قدر خدا داریم! چه کسی گفته قابل صدق نیست؟!

تلمیذ:؟؟؟ الله که ما می گوئیم کلی است منتها یک مصداق در خارج دارد ...

استاد: کلی نیست جزئی است؛ جزئی ای که دارای سعه است.

تلمیذ:... اقسام کلی که بیان می کنند می گویند که یک کلی داریم که در خارج یک مصداق بیشتر

ندارد مثل واجب الوجود مثل الله مثلاً ...

استاد: نه، این مسئله اش فرق می کند. در بحث کلی به آنی می گویند که وجودش در خارج طارد وجود

دیگر نباشد گرچه در خارج وجود واحد داشته باشد مثل خورشید. الآن اگر یک خورشید که از اینجا درمی آید

خورشید دیگری از آنجا دربیاید منافاتی ندارد ولی ما یک خورشید داریم ولی راجع به الله که این طور نیست؛

الله، نفس خود تصور این مفهوم، طارد برای وجود و شریک برای خودش خواهد بود، نمی تواند کلی باشد این

ممتنع است مثل مسئله وجود؛ آیا شما می توانید برای وجود، ثانی فرض کنید؟! یعنی نفس تصور وجود اقتضاء

می کند که ثانی برای وجود خلق نشود چون هرچه را که شما ثانی برای وجود بیندازید داخل در مفهوم وجود

است.

تلمیذ:؟؟؟ این بحث منطقی در رابطه با واجب الوجود است ...

استاد: نسبت به واجب الوجود هم ما عرض کردیم که اشکالی که کردید خب هست.....

اللهم صل علی محمد و آل محمد